

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

محمد شریف منصور

۰۵ جولای ۲۰۲۲



شریف منصور

زندگینامه حضرت محمد مصطفی (ص)

(قسمت دوم)

در قسمت قبل به آنجا رسیدیم که عبدالمطلب پدر بزرگ حضرت محمد، پیش از وفات حضرت محمد را به پسر خود ابوطالب سپرد. ابوطالب هم حضرت محمد را خیلی دوست داشت و او را یک لحظه هم از خود جدا نمی کرد. در زمان ۱۲ سالگی حضرت محمد (ص) ابوطالب با کاروانی عازم سفر به شام بود و حضرت محمد هم از عموی خود خواست که او را هم با خود به این سفر ببرد. ابوطالب هم که تاب جدائی از آن حضرت را نداشت پذیرفت. در این سفر پیامبر با راهبی به نام بحیرا که در صومعه ای در جایی به نام بُصرا اقامت داشت ملاقات کرد. بحیرا پس از صحبت با پیامبر از عموی او ابوطالب خواست که حضرت محمد را از مسیحیان و یهودیان دور نگه دارد زیرا او پیامبر آخر الزمان است و اگر مسیحیان و یهودیان به هویت ایشان پی ببرند جان ایشان به خطر خواهد افتاد. [۱]

حضرت محمد (ص) در بیست سالگی در پیمانی به نام حلف الفصول که برای دفاع از مظلومان بسته شده بود شرکت کرد. [۲] زمانی که حضرت محمد (ص) به بیست و پنج سالگی رسید قریشی ها کعبه را نوسازی کردند زیرا کعبه به وسیله سلی که به مکه آمده بود سخت آسیب دیده بود و به همین خاطر قریشی ها آن را ویران کردند تا از نو بسازند.* قریشی ها برای نوسازی کعبه فقط پول هائی را که مطمئن بودند حلال است هزینه می کردند و خود پیامبر هم به آن ها کمک می کرد. [۳] پس از اتمام کار بنای کعبه نوبت به نصب حجر الاسود رسید و از آنجا که همه قریشی ها علاقه مند بودند که این سنگ را نصب کنند اختلافات میان آنها بالا گرفت و نزدیک بود که کار به خونریزی برسد تا آخر الامر پیرمردان پا پیش گذاشتند و آن ها را با هم آشتی دادند و همه موافقت کردند که داوری را به نخستین کسی که وارد مسجد شود واگذار کنند. از قضاء حضرت محمد (ص) نخستین کسی بود که وارد مسجد شد. آن ها هم با رضایت خاطر داوری حضرت محمد مصطفی را پذیرفتند و حضرت محمد صلاح را بر آن دید که حجر الاسود را در میان جامه ای

بگذارند و هر کدام از بزرگان آن قبایل یک گوشه از جامه را بگیرند و نزدیک خانه کعبه ببرند و خود ایشان حجر الاسود را بر جایش نصب کند. همه این داوری را پذیرفتند و همین کار را کردند. [۴]

حضرت محمد در بیست و پنج سالگی ازدواج کرد. پیامبر در آن زمان به خاطر راستگویی و امانت داری اش به امین مشهور شده بود [۵] و از قضا بانوی بازرگانی به نام خدیجه دختر خویلد که بانوی ثروتمندی بود و همیشه کالاهایش را در اختیار دیگران قرار می داد تا به جای ایشان به سفر بروند و بازرگانی کنند، تصمیم گرفت که مرد با اعتمادی پیدا کند و کالاهای زیادی را در اختیار او بگذارد و به سفر بازرگانی بفرستد. حضرت خدیجه که پیامبر را امین ترین مرد قریش می دانست کسی را به حضور ایشان فرستاد و به آن حضرت پیشنهاد داد که با کالاهای ایشان برای داد و ستد به شام برود و در ازاء این کار دستمزدی بیش از آنچه خدیجه کبری به دیگران می پرداخت، بگیرد. حضرت محمد(ص) پیشنهاد حضرت خدیجه را پذیرفت و با برده خدیجه کبری که میسره نامیده می شد به این سفر رفت. پیامبر (ص) و میسره پس از فروش کالاهای بازگشتند و خدیجه کبری متوجه شد که پیامبر از این سفر سود سرشاری برایش به ارمغان آورده است و میسره هم از پیامبر خیلی تعریف کرد. حضرت خدیجه کم کم به حضرت محمد(ص) دل بست و کسی را به حضور ایشان فرستاد و به ایشان پیشنهاد ازدواج داد. حضرت محمد پس از مشورت با عموهای خود حضرت حمزه و حضرت عباس، پیشنهاد حضرت خدیجه را پذیرفت و با ایشان ازدواج کرد. [۶]

حضرت محمد در سال های نزدیک به چهل سالگی گاهی وقت ها از مردم کناره می گرفت و در غاری به نام حرا به راز و نیاز با خداوند می پرداخت. در چهلمین سال عمر پیامبر، فرشته ای به نام جبرئیل بر ایشان نازل شد و به ایشان گفت: «بخوان». پیامبر فرمود: من خواندن نمی دانم. پس از آن نخستین آیات قرآن به وسیله جبرئیل به پیامبر رسانده شد [۷] و آن آیات این بود:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) (سوره علق، آیات ۱-۵)

ترجمه: بخوان به نام پروردگارت که آفرید (۱) آفرید انسان را از خون بسته (۲) بخوان و پروردگار تو بخشنده ترین [بخشنندگان] است (۳) آن که به وسیله قلم آموخت (۴) آموخت به انسان آنچه را که نمی دانست (۵) و بدین ترتیب حضرت محمد به پیامبری مبعوث شد.

ادامه دارد...

*- مورخان دلایل دیگری هم در مورد نوسازی کعبه نوشته اند اما همین دلیل منطقی تر است.

پی نوشت ها:

- ۱- سیره رسول خدا، ابن اسحاق، ص ۸۵-۸۷
- ۲- تاریخ یعقوبی، احمد بن اسحاق یعقوبی، ج اول، ص ۳۷۱
- ۳- همان، ج اول، ص ۳۷۴
- ۴- سیره رسول خدا ابن اسحاق، ص ۹۳
- ۵- مروج الذهب، مسعودی، ص ۶۲۸ سیره رسول خدا ابن اسحاق، ۹۲ و ۹۳
- ۶- سیره رسول خدا ابن اسحاق، ص ۸۸-۹۰
- ۷- همان منبع، ص ۱۱۰